

در فضیلت «نمدا نم»!

سید عطاء الله مهاجرانی

یکی از اساتید زبان و ادبیات پارسی مقیم لندن می‌گفت: «هنگامی که در آزمون دوره فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی اقدام کردم، آزمون شفاهی با دکتر سید جعفر شهیدی بود. در دانشگاه تهران به اتاق دکتر شهیدی رفتم. بعد از سلام علیک و خوشامد مهربانانه و دوستانه، برای آزمون دیوان خاقانی را به من داد و گفت، این قصیده را بخوانید، هر بیتی را که متوجه نشدید، بگویید. خواندم و به دو سه بیت اشاره کردم که اینها را نفهمیدم. دیوان قطران تبریزی را برداشت. قصیده‌ای را مشخص کرد. گفت، بخوانید، هر بیتی که معنایش را نمی‌دانید، بگویید. دو سه بیت را گفتم که معنایش را نفهمیدم و نیز معنای واژه‌های را.

دکتر شهیدی اندکی درنگ کرد و از جایش برخاست. لبخند زد و با من به گرمی دست داد و گفت: «ورود شما را به دوره فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی خوشامد می‌گویم!» من به اعتبار بیت‌هایی که معنایش را نمی‌دانستم، در دوره فوق‌لیسانس پذیرفته شدم!» این روایت، البته غیرمتعارف و این شیوه بدیع دکتر شهیدی رهنمونی است تا بدانیم چه چیزی را نمی‌دانیم! دانش یا دانایی نسبت به ساحت امور یا موضوعاتی که نمی‌دانیم، در واقع نصف علم است.

یادش به خیر، اولین بار کتاب دستور زبان پنج استاد را ۵۵ سال پیش دیدم. کتابی توسط پنج تن از اساتید زبان و ادبیات که دیگر نظیر آنان را کمتر دیده یا اصلاً ندیده‌ایم. یعنی توسط محمدتقی بهار، جلال‌الدین همایی، بدیع‌الزمان فروزانفر، رشید یاسمی و عبدالعظیم قریب گرکانی تالیف شده بود. متن کتاب به خط نستعلیق، درشت و بسیار خوشخوان بود.

در همان آغاز کتاب شعر معروف از ابن یمن فریومدی را خواندم. بیتی از آن شعر این است:

آن کس که نداند و بداند که نداند

لنگان خړك خویش به مقصد برساند

شاهد مراد ابن یمن این بوده است که فرد اگر هم کوششی برای دانستن نکرده، اما به نادانی خود آگاه بوده است.

برخی از دوستان یا دانشجویانم در دانشگاه تربیت مدرس که امروزه

خود استاد شده‌اند، از من پرسیدند: چرا غربی‌ها در گفتن «نمی‌دانم» راحتند و ما شرقی‌ها برای‌مان سخت است؟ پرسشی مهم و اندیشه‌برانگیز و عبرت‌آموز.

این‌گونه نیست که دقت و مشاهده دقیق و اعتراف به ندانستن منحصر در غربی‌ها باشد. در تاریخ فرهنگ و تاریخ علم در ایران نیز نمونه‌های برجسته‌ای داریم. شاید درخشان‌ترین شاهد، ابن‌سینا باشد که در قله دانش و معارف روزگار خود بود، اما سرود:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت

يك موي ندانست، ولي موي شكافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت

ليكن به كمال ذره‌اي راه نيافت

تقابلی که ابن‌سینا در این رباعی برقرار کرده است، بی‌نظیر است. تقابل هزار خورشید دانش و دانایی و آنگاه اقرار به کاستی و نادانی. تعبیر شگفت‌انگیز دیگری ابن‌سینا دارد. می‌گوید: «شعاع دانش با مساحت جهل نسبت مستقیم دارد! هر قدر بر شعاع دانش ما افزوده شود، مساحت جهل نیز گسترده‌تر می‌شود!» تشنگی و بلکه تافتگی که در زندگی ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی شاهدیم که حتی تا آخرین لحظات عمر یا در دشوارترین شرایط، مثل هنگامی که ابن‌سینا در زندان بود، نمی‌آموختن باز نمی‌ماندند و «میاسای ز آموختن يك زمان!» نشانه‌ای است که مساحت نادانی خویش را به خوبی می‌شناخته‌اند، می‌خواسته‌اند هر قدر ممکن است، از این گستره بکاهند. به عبارت دیگر از مساحت نادانی خود تصور روشنی داشته‌اند. کسانی که چنین تصویر یا تصویری ندارند، گمان می‌کنند همه‌چیز دانند. به تعبیر جلال‌الدین محمد بلخی دچار «علت»ند و علتی‌اند؛ بیماری همه‌چیز دانی و نیز خود بزرگ‌بینی که روی دیگر همان سکه است:

علتي بدتر ز پندار كمال

نيست اندر جان تو اي ذودلال

ذودلال، از همان طنزهای نمکین مولاناست، ذودلال کسی است که با ادا و اصول و کرشمه و لنگه ابرو بالا انداختن و پشت چشم نازک کردن و نگاه از بالا، نشان می‌دهد که او بسیار می‌فهمد و طاووس علیین شده است.

طبعاً انسانی که خود را دانشمند و عالم علوم می‌داند، برای آموختن تلاش نمی‌کند. قلمرو علوم هم روز به روز بلکه ساعت به ساعت، فراتر می‌رود. اگر فرد از همان مساحت تخصصی دانش خود مراقبت نکند، به سرعت عقب می‌ماند. در علوم پزشکی این ضرورت بیشتر احساس می‌شود و نیز در علوم دقیقه. در علوم انسانی به نسبت شاهد آهنگ‌کننده بوده و هستیم. در دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان که بودم، دیدم پلی‌کپی

درسي اي، بيست سال بود که ثابت مانده بود و استاد محترم گمان مي‌کرد همچنان حرف آخر را مي‌زند. استادي هم داشتيم که از اشارات او متوجه ميشديم که جديدترين نشریات علمی جامعه‌شناسي را مي‌خواند و در درس به اندیشه‌هاي نو اشاره مي‌کرد.

رحمت و رضوان خداوند بر استاد استادان، دکتر عباس زرياب خويي، هنگامي که از او مطلبي مي‌پرسيدم، نخست به محدوديت اطلاعاتش اشاره مي‌کرد، بعد با شرمي حکيمانه مي‌گفت: «تا جايي که من ميدانم...» بعدا شما مي‌ديديد. درباره همان موضوع به خوبي انديشيده بوده است، اطلاعاتش بسيار منسجم، بيانش مستدل و گوياست. در استفاده از «نميدانم» ترديد نکنيم و ساحت نميدانم‌هاي خودمان را بشناسيم. صدرالمتالهين در نقد متکلمين مدعي همه‌چيزداني نوشته است: «کاش به همان دين عجائز بسنده مي‌کردند، و تقليد مي‌کردند و از بيان «نميدانيم» استنکاف نمي‌کردند!» (اسفار ج ۹ ص ۲۰۱)

منبع: روزنامه اعتماد 21 اسفند 1400 خورشیدی